

## جلوهی عدالت

سحر حیدری

روزی حضرت علی(ع) در مسجد بر منبر نشسته بود و برای یارانش خطبه می‌خواند و موعظه می‌نمود که ناگهان زن و مردی با شتاب وارد شدند و از سلام و درود با التماس از حضرت درخواست کمک کردند، مرد در حالی که نفس نفس می‌زد گفت: یا امیر المؤمنین به دادمان برسید که زندگیمان در حال فروپاشی است. حضرت با آرامش و وقار و لبخندی بر لب فرمودند: آرام باشید و ماجرا را برای من شرح دهید. مرد گفت: من غلام یکی از بزرگان کوفه هستم، بدون اجازهٔ مولایم زنی را ترویج نموده‌ام، مولایم بر من خشم گرفته و به ازدواجم راضی نیست.

زن نیز درحالی که می‌گریست و از شدت اضطراب می‌لرزید گفت: من پناهی جز شوهرم ندارم، بدون او چه کنم و به کجا بروم.

حضرت از غلام خواست تا برود و مولایش را در مسجد حاضر کند. غلام هم چنین کرد. مولایش گفت: یا امیر المؤمنین بین ما حکم بفرمایید. حضرت فرمود: بین آنها را جدایی بینداز، غلام و همسرش و همهٔ حاضران را موجی از بهت و حیرت فرا گرفت.

مولا به غلام گفت: ای خبیث زنت را طلاق بده. ناگهان حضرت علی(ع) دستانش را بر شانه‌های غلام گذاشت و فرمود: اکنون میان دو کار مخیری؛ نگه داشتن یا طلاق دادن همسرت. مولا با تعجب پرسید: چطور شد یا امیر المؤمنین؟

حضرت تبسمی نمود و فرمود: تو که به غلامت گفتی زنت را طلاق بده در واقع رضایت خود را ازدواج او اعلام داشتی، پس او می‌تواند همسرش را نگه دارد یا طلاق دهد، مگر نشنیدی که پیامبر(ص) فرمودند: «أبغض الحلال إلى الله الطلاق؛ خشم انگیزترین کار حلال در پیشگاه خدا طلاق است» و نیز تأکید نمودند که: «تزوجوا ولا تطلقوا فإن الطلاق يهتز منه العرش؛ ازدواج کنید و طلاق ندهید، چرا که طلاق عرش را به لرزه در می‌آورد».

تو که نمی‌خواهی مایهٔ خشم خدا و لرزش عرش او شوی؟!!

در همین حال حاضران در مجلس با شادی و سرور تکبیر سردادند.